

فصل اول بیان

قلمرو ادبی (آرایه‌های ادبی) ۱۱ و ۱۲

درس اول: تشبیه

درس دوم: استعاره

درس سوم: مجاز

درس چهارم: کنایه

تشبیه

تشبیه ادّعای همانندی و اشتراک چیزی با چیز دیگر، در یک یا چند صفت است که این ادعای اغراق همراه است. هنگامی که می‌گوییم «قدامانند سرو است» علاوه بر این که ادعا کرده‌ایم قد او به بلندی سرو است، در این ادعا بالغه نیز نموده‌ایم.

پایه‌های (ارکان) تشبیه

هر تشبیه دارای چهار پایه (رکن) است ← بهرام در دلیری، مانند شیر است.

مشبه آن چه که تشبیه می‌شود ← بهرام

مشبّه آن چه که مشبه، به آن تشبیه می‌شود ← شیر

وجه تشبیه صفت یا ویژگی مشترکی که بین «مشبه» و «مشبّه» وجود دارد ← دلیری

نکت تشبیه کلمه‌ای که نسبت‌دهندهٔ پیوند شباهت است ← مانند

◀ **پایه‌های اصلی تشبیه** ← مشبه و مشبّه به ← بهرام شیر است.

◀ **پایه‌های فرعی (قابل حذف) تشبیه** ← وجه شباهه و ادات تشبیه

ادات تشبیه

ادات تشبیه می‌تواند «حرف»، «پسوند»، « فعل» و ... باشد؛ نمونه:

حراف اضافه چو، چون، همچو، مثل، مانند، برمثال، به‌کردار، به‌سان، بــسان، بهشیوه و ...

بگذار تا بگریم **چون** ابر در بهاران

کــ سنگ تــله خــیزد، روز و داع بــاران

هرگاه ادات تشبیه از حروف اضافه باشد، واژه بعد نقش متممی دارد.

◀ **پسوندها** این پسوندها همیشه متصلب به «مشبّه» هستند: وار، وش (**بویوش**)، سا (**مهسا**)، آسا (**آفتاب آسا**) و ...

صف وار گوهرشناسان راز

دهان جز به لؤلؤ نکردن بــاز

◀ **مشبه**: گوهرشناسان راز

◀ **مشبّه**: صــدــف

◀ **ادات تشبیه**: وار

◀ **وجه شباهه**: دــهــان باز نــكــرــدن

فعلها ◀ فعل‌هایی از مصدر مانستن یا ماندن (ماند، می‌ماند، مانستی، می‌مانست و ...):

این عمر به ابر نوبهاران **ماند**

این دیده به سیل کوهساران **ماند**

توضیح

«ماندن» اگر به معنی «بسیه بودن» باشد، ادات تشبيه است؛ اما، اگر در معنای «باقی ماندن» باشد، ادات تشبيه نیست؛ نمونه:

- ◀ هر که چون موم به خورشید رخت نرم نشد زینهار از دل سختش که به سندان **ماند**
- ◀ **مانده**: شبيه است ← ادات تشبيه
- ◀ نادر افتد که یکی دل به وصالت ندهد یا کسی در بلد کفر مسلمان **ماند**
- ◀ **مانده**: باقی ماند ← ادات تشبيه نیست.

دقت کنید

«چون» و «جو» به شرطی ادات تشبيه به حساب می‌آیند که معنی «مثل و مانند» داشته باشند و در معانی زیر ادات تشبيه محسوب نمی‌شوند:

- ◀ چو: وقتی که، هنگامی که، زمانی که
چو عاشق می‌شدم گفتم که بردم گوهر مقصود ندانستم که این دریا چه موج خون‌فشنان دارد
- ◀ چون (بر وزن **بن**): وقتی که، اگر، در صورتی که و ...
چون درآمد در میان غیر خدا تیغ را دیدم نهان کردن سرا
- ◀ چون (بر وزن **خون**): چگونه
ذگریه مردم جشمم نشسته در خون است بین که در طلبت حال مردمان **چون** است

تمرین

در تشبيهات زیر، ادات تشبيه را مشخص کنید.

۱. گذشت روزگاران بین که دوران شباب ما / در این سیلاب غم، دسته گلی شاداب را ماند
۲. و او بهشیوه باران پر از طراوت تکرار بود.
۳. وزرا بر مثال اطبالاند.
۴. هرگز کسی نداد بدین سان نشان برف / گویی که لقمهای است زمین در دهان برف همگنان خاموش / گرد بر گردش به کردار صد بر گرد مروارید
۵. آورده‌اند که در ناحیت کشمیر مُتصدی خوش و مرغزاری نزه بود که از عکس ریاحین او، پیر زاغ چون دم طاؤوس نمودی و در پیش جمال او دم طاؤوس به پر زاغ مانستی.
۶. ماه که به وضع غم انگیزی ارغوانی رنگ بود، ستاره را بزرگ‌تر می‌کرد. گویی یک زخم نورافشان است.
۷. دلیری کجا نام او اشکبوس / همی برخوشید، برسان کوس
۸. ماه و پروین از خجالت رخ فروپوشد اگر / آفتاب آسا کند در شب تجلی روی تو
۹. یا رب این مایمی از آن جان جهان افتاده دور / سایه‌وار از آفتابی ناگهان افتاده دور
۱۰. در سایه ایوانش اگر راه نیایی / خورشید صفت بر در و دیوار فرود آی
۱۱. ماهرویا دهن غنچه‌وش خوش ساخت / چون شود خنده‌زنان پسته شکرشکن است
۱۲. این زبان چون سنگ و هم آهن‌وش است / و آنچه بجهد از زبان، چون آتش است
۱۳. انفاس روح می‌دمد از باد صبحدم / گویی که بوی عیسی مریم گرفته است
۱۴. (باد صبعدم مانند دم مسحابی است).
۱۵. همچو یوسف بگذر از زندان و چاه / تا شوی در مصر عزّت پادشاه

۱۳. چون، پسوند «وش»،	۹. پسوند «آسا»	۵. به کدار	۱. ماند
چون	۱۰. پسوند «وار»	۶. چون، مانست	۲. به شیوه
۱۴. گویی	۱۱. صفت	۷. گویی	۳. برمثال
۱۵. همچو	۱۲. پسوند «وش»	۸. برسان	۴. گویی

روش یافتن مشبه و مشبه‌به در تشبیه

برای یافتن دو طرف اصلی تشبیه (**مشبه** و **مشبه‌به**) باید نخست از خود پرسید که «چه‌چیز به **چه‌چیز**» تشبیه شده است. برای نمونه در مثال:

«دانا چو طبله عطار است؛ خاموش و هنرمنای.»

(طبله: صندوقچه) «دانا» به «طبله عطار» تشبیه شده است.

در این عبارت اسمی که قبل از «چو» آمده **مشبه** (دانا) و اسم بعد از «چو» **مشبه‌به** (طبله عطار) است.

نکته

غالباً اولین اسم بعد از ادات تشبیه **مشبه‌به** است (البته در صورتی که ادات تشبیه از «پسوندها» و فعل‌هایی از مصدر «ماندن و مانستن» نباشد).

چون آینه، جان نقش تو در دل بگرفته است

دل در سر زلف تو فرورفته، چو شانه است

مهمترین رکن تشبیه **مشبه‌به** است. برای فهم یک تشبیه در گام نخست باید به سراغ **مشبه‌به** رفت؛ زیرا، وجود وجه‌شبه در «مشبه‌به» پررنگ‌تر است.

روش یافتن وجه‌شبه در تشبیه

برای یافتن **وجه‌شبه** از خود سؤال می‌کنیم از چه جهتی «این» (دانا) به «آن» (طبله عطار) تشبیه شده است؛ آن‌چه در پاسخ می‌آید وجه‌شبه است.

در مثال بالا، انسان دانا از جهت **خاموشی و هنرمنایی** به طبله عطار، مانند شده است.

نکته

در تشبیه وقتی که «وجه‌شبه» و «ادات تشبیه» حذف شوند، به آن «تشبیه فشرده (بلیغ و یا رسماً) می‌گویند؛ نمونه:

(سعادت، کیمیا است). غیرتر کیمی (معمولًا به صورت جمله اسنادی)

(کیمیای سعادت) ترکیب اضافی (ضاف و مضاف‌الیه)

اضافه تشبیه

رایج‌ترین نوع تشبیه، **اضافه تشبیه** است که در آن مشبه و مشبّه به به یکدیگر اضافه شده باشند؛ نمونه:

دست از مس وجود چو مردان ره بشوی

تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی

◀ در مصراع اول، «**وجود**» به «**مس**»،

◀ در مصراع دوم «**عشق**» به «**کیمیا**» تشبیه شده است.

◀ اضافه تشبیه‌ی به دو صورت است:

الف غالباً مضاف، مشبه به و مضاف‌الیه، مشبه است؛ نمونه: دل آینه
مضاف مشبه به الیه مشبه

◀ نمونه‌های دیگر

عل لب، خواب غفلت، شراب فُرقت (**وجه‌شبیه**: تلخی)، شراب عشق، خوان زمین،
کوه فضل، چراغ هدایت، سلسۀ زلف (**سلسله**: زنجیر)، زنجیر گیسو، شب گیسو،
کمند گیسو، طاق ابرو، دام زلف، دانه خال، مرغ دل، خانه دل، آینه دل، زنگ کینه،
مس وجود (**وجه‌شبیه**: کمارزشی)، اکسیر عشق (عشق در کمال و ارزش بخشیدن مانند
اکسیر است)، کیمیای سعادت، شمع رُخت، مهر رخ (**مهر**: خورشید)، چشمۀ خورشید،
خورشید محبت، باران رحمت، کمند نظر، باران اشک، آتش عشق، آش خشم،
شعله ندامت، سیلاب غم، دود آه، تیر آه (**وجه‌شبیه**: آسیب‌رسانی)، باغ علم، گوهر عمر،
چراغ جان، آینه آب، کمان ابرو، تیر مزگان، ناوک نگاه، تیر آه و... .

ب در موارد اندک مضاف، مشبه و مضاف‌الیه، مشبه به است؛ نمونه: ابروی کمان
مضاف‌الیه مشبه به الیه مشبه

◀ نمونه‌های دیگر

لِب لعل، قد سرو، ابروی کمان، روی ماه و... .

توجه

گاهی همراه با اضافه تشبیه‌ی، **وجه‌شبیه** نیز در بیت ذکر می‌شود؛ نمونه:

سی مرغ کوه قاف رسیدن گرفت باز

مرغ دام ز سینه پریدن گرفت باز

نکته

وجه شبیه از نظر دستوری به شکل‌های متفاوتی دیده می‌شود که برخی از این صورت‌ها عبارت‌اند از:

الف

گاهی به صورت فعل یا گروه فعلی می‌آید؛ نمونه:

اگر چو مرغ بنالم، تو همچو سرو ببالی
و گر چو ابر بگریم، تو همچو غنچه بخندی

جو شمعم گر بسوزانی رخ عیشم برافروزد
و گر تیغم نهی بر سر، سر بختم برافرازد

ب

گاهی به عنوان صفت ظاهر می‌شود؛ نمونه:

هوا گشت چون روی زنگی سیاه
ز کشته ندیدند بر دشت راه

تا سر زلف پریشان تو محبوب من است
روزگارم به سر زلف پریشان ماند

درجا وجه شبیه گاهی به عنوان **صفت مشتبه** و گاهی به عنوان **صفت مشتبهه** ظاهر می‌شود:

هر که چون موم به خورشید رخت نرم نشد زینهار از دل سختش که به سندان ماند

► وجه شبیه: سخت (صفت مشتبه)

ب

گاهی وجه شبیه جمله یا جمله‌واره است؛ نمونه:

حافظ از دولت عشق تو سلیمانی شد
يعنی از وصل تواش نیست به جز باد به دست

► حافظ: مشتبه

► سلیمان: مشتبهه

► او را نیست به جز باد به دست: وجه شبیه که به صورت جمله آمده است.

جبابوار براندازم از نشاط کلاه
اگر ز روی تو عکسی به جام ما افتد

► من: مشتبه

► حباب: مشتبهه

► براندازم از نشاط کلاه: وجه شبیه که نیم جمله است

► پسوند «وار»: ادات تشییه

ج

گاهی وجه شبیه به صورت مسنده، متمم و ... می‌آید؛ نمونه:

گرت ز دست براید چو نخل باش کریم
ورت به دست نیاید چو سرو باش آزاد

► کریم و آزاده: مسنده

► حلم و صبر و داد: متمم

تمرین

گوشه هایی از زبان ایرانی

گشت چون زلف تو آشفته مرا صورت حال
گفت: کاین داشده را بین که چه کوتاه نظر است
چون گوی فکنده شهسواران را (شهسواران: مشبه)
کاب گلزار تو از اشک چو گلنار من است
که من چو آهوی وحشی ز آدمی برمیدم
در زمستان، پیکر عریان دهقان است و بس
به باغ وفا سرو کینه بکشت
به آرامی به هر سو پخش می گشت
تو همچو باد بهاری گره گشا می باش
دل چو چشمۀ میم و قدی چو حلقة نون

وجه شبه را در ایيات زیر مشخص کنید.

۱۶. هست چون خال سیاه تو مرا روز سپید
۱۷. گفتمش قد بلندت به صنوبر ماند
۱۸. چو گان محبت تو در میدان
۱۹. باغبان همچو نسیم ز در خویش مران
۲۰. گناه چشم سیاه تو بود و گردن دلخواه
۲۱. آن که لرزد هم چو مرغ نیم بسم، صبح و شام
۲۲. بیاراست لشکر بهسان بهشت
۲۳. صدا چون بوی گل در جنبش آب
۲۴. چوغنچه گرچه فرویستگی است کار جهان
۲۵. کنون ز هستی من بیش از این دو حرف نماند

پاسخ تمرین

۲۵. آراستگی	۲۲. تنگ، خمیده	۱۹. مران	۱۶. سیاه، آشفته
۲۳. پخش می گشت	۲۰. برمیدم	۲۰. بلند	۱۷. بلند
۲۴. فرویستگی، گره گشا	۲۱. لرزد	۲۱. لرزد	۱۸. فکنده

تشیه درون واژه‌ای

تشییه درون واژه‌ای تشییه‌ی است که «مشبه» و «مشبه‌ه» درون یک واژه (مرکب یا وندی - مرکب) قرار می‌گیرند و غالباً جزء دوم واژه به جزء اولی واژه مانند می‌شود؛ نمونه:

گل‌عذاری ز گلستان جهان ما را بس زین چمن سایه آن سرو روان ما را بس

◀ **گل‌عذار: تشییه عذار (چهره) به گل**

صد خار بلا از دل دیوانه ما خاست هر روز که بی ساقی گل‌چهره نشستیم

◀ **گل‌چهره: تشییه چهره به گل**

بگیر ساقی گل رخ به کف چو لاله پیاله به یاد شاهد شیرین به کام عاشق شیدا

◀ **گل‌رخ: تشییه رخ به گل**

ماهروبا روی خوب از من متاب بی خطاكشتن چه می‌بینی صواب

◀ **ماهروبا: تشییه روی به ماه**

یماند از رشک دست سرو بر سر چو یاد سرو سیم‌اندام کردند

◀ **سیم‌اندام: تشییه اندام به سیم (نقره) از جهت سفیدی**

چو تنهای ماند ماه سروپلا فشناد از نرگسان لؤلؤی للا

◀ **سرپلا: تشییه قد یار به سرو**

نمونه‌هایی از تشییعه درون‌واژه‌ای در فارسی دهم

- آنگاه به خرس سندل پرداختم
 (درس دوم، روانخوانی: خرسو)
- دربالان صفشکنی هستند که دل شیطان را از رُعب می‌لرزانند.
 (درس دهم: دریادلان صفشکن)
- هر که با پولادزاو پنجه کرد ساعد مسکین خود را پنجه کرد
 (درس دوازدهم: گنج حکمت: جاه و چاه)
- بگفتند: کای نیکدل شیرزن پُر از غم بُد از تو، دل انجمان
 (درس سیزدهم: گردآفرید)

نحوه تشخیص تشییعه در تست

- الف** وجود ادات تشییعه در یک عبارت، غالباً بیانگر وجود آرایه تشییعه است.
 بگذار تا بگوییم **جون** ابر در بهاران
- ب** هرگاه در جمله‌ای بتوانیم ادات تشییعه «مثل و مانند» را بگنجانیم، در آن جمله آرایه تشییعه وجود دارد؛ نمونه:
- ما همه چشمیم و تو نور ای صنم چشم بد از روی تو دور ای صنم
 ای صنم، ما همه مانند چشمیم و تو مانند نور هستی.
- عشق دریایی کرانه ناپدید کی توان کردن شنا ای هوشمند عشق مانند دریایی کرانه ناپدید است.

تحقیق

- برای یافتن تشییعه، در گام نخست باید جمله را مرتب کنید تا به مفهوم آن پی‌برید:
 آهی است کز آتشکده سینه برآمد هر شمع که روشن به شبستان تو کردم
 هر شمع که به شبستان تو روشن کردم، آهی است کز آتشکده سینه برآمده است.

تحقیق

- در گام بعدی، سراغ ترکیبات اضافی می‌رویم:
۱- هر ترکیبی که واقعیت داشت، اضافه تشییعی نیست؛ نمونه:
۲- گوشة کلاه - موسی ریبع - قالب قصیده - آبروی بندگان و

تحقیق

- شگرد طراح در طراحی این نوع سوالات، استفاده از واژگان کتاب تسلط داشته باشید؛ نمونه: **تیر خندک** - **عماره تاک** - **شهد فایق** و

تحقیق

- ۲**- ترکیب‌های وصفی غالباً تشییعه نیستند؛ نمونه:
۳- حوزه عاطفی - شهد عالی و
۴- اگر مضاف جزئی از کُل باشد غالباً تشییعه نیست؛ نمونه:
۵- ریشه دوستی - دست روزگار - بال اندیشه و

تشیهات حروفی

تشیهات حروفی به تشییه‌های گفته می‌شود که مشبّه آن یکی از حروف الفبای فارسی است.

در واقع شاعر، اعضای بدن انسان را به یکی از حروف الفبای فارسی، مانند می‌کند.

بر جسته‌ترین تشیهات حروفی در ادب فارسی عبارت‌اند از:

- ◀ تشبیه «قامت» به الف، لام، نون
- ◀ تشبیه «دل» به گردی میم، نقطه حلقه جیم
- ◀ تشبیه «زلف» به جیم، دال، لام
- ◀ تشبیه «ابرو» به نون
- ◀ تشبیه «دهان» به میم و نقطه سین
- ◀ تشبیه «دندان» به سین

مثال‌های متعدد از تشیهات حروفی

جز دلی، دلتگتر از چشم میم

(فارسی دهم، نیایش: ای خدا)

تشیه «دل» به گردی حرف «میم»

لیک بر حال دلم جیم سر زلف تو دال
 دل شد نقطه آن حلقه جیم
 چه کنم حرف دگر بیاد نداد استادم
 پیش الف قَدَت، چون نون بیاد
 منگر تو چینن به زلفک لامی
 وزو شده الف قد من خمیده جونون
 دهن تنگ تو چون حلقه میم
 حرف دنidan تو سینی است ز مشک
 هر سه دامند و بدان صید جهانی چو منش
 بنشه جعد و به رخ لاله و زنخ نسرین
 بر نقطه دهان تو باشد مدار عمر

چون الف چیزی ندارم ای کریم

- ◀ قامتم نون و دل از غم شده چون حلقه میم
- ◀ جیم زلف آمد، بر حسن تو دال
- ◀ نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار
- ◀ قد همه دلبران عالم
- ◀ قد الفیت لام شد، بنگر
- ◀ چون نون و چون الفست او به ابرو و بالا
- ◀ ای خم زلف تو چون حلقه جیم
- ◀ شکل ابروی تو نونی است ز مشک
- ◀ دال زلف والـ الف قامت و میم دهنهش
- ◀ الف به قامت و میمیش دهان و نونش زلف
- ◀ اندیشه از محیط فنا نیست هر که را

تست

کدام گزینه از نظر نوع تشیه متفاوت است؟

- ۱- بهایم به روی اندر افتاده خوار
- ۲- در خم زلف تو آن خال سیه دانی چیست
- ۳- چو فندق دهان از سخن بسته بود
- ۴- چنان استادهام پیش و پس طعن

(المپیاد ادبی)

تو همچون الف بر قدمها سوار
 نقطه دوده که در حلقه جیم افتاده است
 نه چون مالب از خنده بر بسته بود
 که استاده است الفهای اطغنا

تشبیه مرّجح (تشبیه تفضیل)

تشبیه مرّجح به تشبیه‌های گفته می‌شود که نویسنده برای آراستن و نوکردن تشبیه، مشبیه را برابر مشبّه‌به برتری می‌دهد. مثل این که بگوییم:

«کتاب به بهار شبه است اما بهاری بی خزان.»

در این عبارت، شباهت بین دو طرف تشبیه برقرار است و در نهایت، **کتاب** (مشبیه) را نسبت به **بهار** (مشبّه‌به) برتری داده‌ایم؛ نمونه‌ای دیگر:

ماه اگر گفتی سرود و سرو اگر جان داشتی سرو را ماند به بالا ماه را ماند به رخ

یار در بلند قامتی مانند سرو است اگر سرو جان داشت.
(برتری پار بر سرو: جان داشتن)

چهره یار مانند ماه در خشنده است اگر ماه بتواند سرود بگوید.
(برتری زیبایی چهره یار بر ماه: سرود گفتن)

نمونه‌های متعدد دیگر از این نوع تشبیه

- ﴿اگر گساد شکر بایستد، دهن بگشای
- ﴿بر سر بازار چین با سینل سوداگرت
- ﴿یکی دختری داشت خاقان چو ماه
- ﴿خون گریه کند غچه به دامان گلستان
- ﴿مهش گویم ولیکن مه سخن گفتن نمی‌داند
- ﴿بسان سرو سیمین است قدش
- ﴿ماهت نتوان گفت بدین صورت و گفتار
- ﴿کافر می‌بیناد، این غم که دیده است
- ﴿بهتر از شمع، رخش می‌افروخت
- ﴿ز شرم قدّ بلند تو آب گردد سرو
- ﴿تو را گرچه مه گفتم، ای هسور جنت
- ﴿که می‌گوید به بالای تو ماند سرو بستانی
- ﴿پرتو رویش چو می‌تابد ز دور
- ﴿سرو را مانسی ولیکن سرو را رفتار نه
- ﴿به پیش لاله حمرا بداری گر رخ رنگین
- ﴿شب، این سر گیسوی ندارد که تو داری
- ﴿دست او را مکن قیاس به ایر
- ﴿گرچه گیتی ز ابر تازه شود
- ﴿نمک دارد لبیش در خنده پیوست
- ﴿با خاک درت فرقی اگر هست فلک را
- ﴿در این بیت شاعر یار خود را به ماه تشیه نموده ولی او را از ماه آسمان بالاتر دانسته است.)
- ﴿که من به حُسن تو ماهی ندیده‌ام

قدّ او سرو است، نی‌نی، سرو کی بندد قبا
لب تو قیمت شکر بشکست
سخن بگفتی و قیمت برفت لولو را
سرروی به قدر دلیکن سرو سخن‌سرایی
در رخ مه کجا بود این کرو فر و کبریا

روی او ماه است، نی‌نی، ماه کی دارد کلاه
رخ تو رونق قمر بشکست
لبست بدیدم و علم بیوفتاد از چشم
ماهی به روی لیکن ماه سخن‌ذوشی
ای که تو ماه آسمان، ماه کجا و تو کجا
(کرو فر: جلال و شکوه، حشمت/کبریا: عظمت، بزرگی)

از سرو گذشته است که سیمین بدن است آن
اگرچه خوبتر از خود نمی‌توان دیدن
مژه تیرگی برده از پر زاغ

در سرو رسیده است و لیکن به حقیقت
نظر به روی تو خورشید بزمی دارد
دو چشمش بسان دو نرگس به باع
(بسان: مانند، مثل)

خرمن بلبل بسوخت زمزمهه زار من
تشبیه به سرو بوسانت
که آهوی ختن آمد به سیر چشم سیاهش
بنیدارم چینن شیرین دهان است
به هواداری آن عارض و قامت برخاست
پیش چشم مردم گلزار، گل را خار کردم
سمن به دست صبا خاک در دهان انداخت
گل بی خار جهان مردم نیکو سیرند
ولی شرم تو در غنچه کرد پنهانش
وی سرو چمن با به گل از سرو چمانت
نسبت یار به هر بی‌سروپا نتسوان کرد
تا گل از شرم رخت سر به گریبان ماند
چون قامت بدید برا او فرض شد نماز
با قدش سرو ندانم به چه یارا برخاست
اینها از سلاده‌لوحی می‌زند نقشی بر آب
قد افراخته‌اش غیرت سرو چمن است
سرروی از سرو سهی را عنبرین گیسو بود

آب رخ گل بریخت لاله رخسار تو
کوتاه‌ظران کنند و حیف است
نگاه داشت غزالی دل مرا به نگاهش
تسوان گفتن به مه مانی ولی ماه
در چمن باد سحر بین که ز پای گل و سرو
روبه‌رو کردم گل روی تو، با گل در گلستان
ز شرم آن که به روی تو نسبتش کردم
گل بی خار می‌سیر نشود در بستان
زمانی از ورق گل مثال روی تو بست
ای تنگ شکر تنگدل از تنگ دهانست
عارضش را به مثل ماه فلک نتسوان خواند
یک سحر کاش که در دامن گلزار آیی
سرسو سهی که هست شب و روز در قیام
با رخش لاله ندام به چه رونق بشکفت
پیش روی او که آتش رنگ می‌بازد ز شرم
رخ افروخته‌اش خجلت ماه فلک است
ماهی از ماه فلک را از کمان ابرو بود

تشبیه مفرد و مرکب (ویژه انسانی)

یکی از اقسام تشبیه به اعتبار طرفین، **تشبیه مفرد و مرکب** است:
تشبیه مفرد ← تشبیهی است که «**مشبه**» آن یک چیز است و «**مشبه**» یک چیز و صفت یا صفاتی
که وجهه‌شبه هستند از همان **مشبه** استنباط می‌شود. نمونه:

از دیده گر سرشک چو باران چکد، رواست

کاندر غمت چو برق بشد روزگار عمر

◀ در این بیت شاعر «بِرُشك» (اشک) را به «باران» تشبیه کرده و وجهشبه را که ریزش است از مشبه‌به (باران) گرفته است.

◀ در مصروع دوم نیز، «عمر» به «بروک» تشبیه شده که وجهشبه آن سریع گذاشتن است و از مشبه‌به گرفته شده است.

◀ **تشبیه مرکب** تشبیه‌ای است که تصویری از دو یا چند چیز را مجموعه‌ای دیگر تشییه کنند و وجهشبه آن از دو یا چند چیز که با هم آمیخته‌اند گرفته می‌شود؛ نمونه:

آن قطره باران که برآمد به گل سرخ
مشبه
چون اشک عروسی است برآمده به رخسار
مشبه‌به

◀ مصروع اول (مشبه): قطره بارانی که بر روی گلبرگ‌های گل سرخ افتاده است.

◀ مصروع دوم (مشبه‌به): اشک عروسی است که بر روی رخسارش افتاده است.

◀ **وجهشبه**: شفاقت قطره باران و اشک بر سرخی گل و چهره عروس.

شواهد دیگر

◀ شقایق بر یکی پای ایستاده چو بر شاخ زمرد، جام باده

◀ **مشبه**: شقایق بر یکی پای ایستاده / **مشبه‌به**: بر شاخ زمرد جام باده

◀ **وجهشبه**: قرار گرفتن چیزی سرخ‌رنگ بر روی چیزی سبزرنگ

◀ ماه خورشیدنماش ز پس برده زلف آفتابی است که در پیش، سحابی دارد

◀ سر از البرز برزد قرص خورشید چو خون آلوده دزدی سر ز مکمن

(مکمن: کمین گاه)

◀ به دولت همه افتادگان بلند شوند چو آفتاب که بر آسمان بردا شبنم

◀ به چمن خرام و بنگر بر تخت گل که لاله به ندیم شاه ماند که به کف آیاغ دارد

(ایاغ: جام، ساغر)

◀ از تاب آتش می، بر گرد عارضش خوی چون قطره‌های شبنم بر برگ گل چکیده

(آتش می: اضافه تشبیه‌ی / عارض: چهره / خوی: عرق)

◀ چنان چون چشم شاهین از نشیمن دم عقرب بتایید از سر کوه

◀ زاغی که بر کناره باگی نشسته است دانی که بر عذار تو خال سیاه چیست؟

تشبیه مضمیر = نهفته (ویژه انسانی)

تشبیه مضمیر به معنی تشبیه نهفته و پنهان است. در این نوع تشبیه در ساختار ظاهری عبارت دلالتی بر تشبیه نیست ولی مقصود و نتیجه سخن شاعر، بر پایه تشبیه است؛ نمونه:

با چشمان تو / مرا به الماس ستاره‌ها نیازی نیست / با آسمان / بگو (الف. بامداد)

◀ یعنی: چشمان تو مانند الماس ستاره‌هاست.

تا بر درت گذشت آسوده از بهشتیم
تا با تو دوست گنستم فارغ ز حور عینیم



◀ یعنی: در گاه تو مانند بهشت است و تو مانند حور عین هستی.

شواهد دیگر

- ◀ گر تویی یوسف زمانه، چرا دل من ز انتظار در چاه است؟
شاعر «دل» را به «یوسف در چاه» تشبیه کرده است.
- ◀ دل من آشی جوید همیشه با خم زلفش اگرچه آشتنی نبود دمی با گوی، چوگان را شاعر به طور پنهانی «دل» را به «گوی» و «زلف» را به «چوگان» تشبیه کرده است.
- ◀ یوسف به خانه روی ز بازار می‌کند هرگه ز خانه روی به بازار می‌کنی شاعر «مشقوق» خود را به «یوسف» تشبیه کرده است.
- ◀ «گر نور مه و روشنی شمع تراست پس کاهش و سوزش من از بهر چراست
گر شمع تویی مرا چرا باید سوخت گر ماه تویی مرا چرا باید کاست»
«روی مشقوق» به «نور ماه و شمع» تشبیه شده است.
- ◀ گر شیر شرزه نیستی ای فضل! کم شکرا ور مار گرزه نیستی ای عقل! کم گزای!
یعنی: ای فضل! تو مانند شیر شرزه و خشمگین هستی و ای عقل! تو مانند مار گرزه هستی.
عاشق اگر منم چرا غنچه دریده پیرهن تشنه اگر منم چرا لاله بود خون به کفن
شاعر خود را به «غنچه دریده پیرهن» و «الله خونین کن» تشبیه کرده است.
- ◀ در کمینگاه نظر با دل خویشم جنگ است ز ابرو و غمزه او تیر و کمانی به من آر
ابروی دوست کی شود دستکش خیال من
- ◀ خم ابروی تو در صنعت تیراندازی برده از دست هر آن کس که کمانی دارد هر که نتای تو را حدّ و نهایت نهاد
- ◀ پیش از این بود حکایت همه از شیشه و سنگ مثل امروز حدیث دل ما و دل توست چو لاله در قَدْحِم ریز ساقیا می و مُشك
- ◀ که نقش خال نگارم نمی‌رود ز ضمیر

خلاصه تشبیهات رایج در متون کهن

۱ تشبیه «عشق (مهر – محبت – دوستی)

به شراب (مه = یاده)، جام، آتش، اکسیر، کیمیا، تخم (بندر)،
برق، بازار، کوه، باران، گنج، بیابان، گوهر، ساز، کوهسار، دریا،
بحر، چوگان، درد، بلا، طوفان، سیل، طبیب، کشتنی، تیغ، زندان
و....

تشبیه «قامت (قد - بالا)»

به ← سرو، صنوبر، ساج، نخل، تیر، کمان، حرف «ا» (به خاطر راستی) و

تشبیه «دل»

به ← کعبه، آینه، خانه، مزرع، شیشه، مرغ، کبوتر، ساز، گوی، بوم، خرم، قاب (سکه تقابی)، دریا، لوح، بازار، قاف، سنگ، سندان و

تشبیه «چهره (عارض - عذر - طلعت - روی - رخسار - رخ - خد)»

به ← خورشید، آفتاب، مهر، ماه، زُهره، شمع، شعله، آتش، صبح، گل، برگ گل لاله، لاله‌زار، سبزه‌زار، سمن، گلبرگ، نسرین، کافور (سفیدی)، بت، دیبا، بهشت، دانه انار و

تشبیه «مو (زلف - گیسو - زلفن)»

به ← مُشك (به سبب سیاهی و خوشبوی)، سنبل، دام، زنجیر، سلسه، کمند، شب، شام (= شب)، لیل، ابر، کفر، شمشاد، قیر، پَر زاغ (از جهت سیاهی)، برف (از جهت سفیدی)، چوگان، رنگ قطران، حرف «ج» و

تشبیه «پیشانی (جبهه - جین)»

به ← زهره و

تشبیه «ابرو»

به ← کمان، محراب، طاق، هلال، ماه نو، کمان دار، تیغ (شمیر)، حرف «ن» و

تجھیز
در ادبیات گذشته، معمولاً زیبایی‌های معشوق با اصطلاحات نظامی بیان می‌شده است؛ برای نمونه:

ابروی یار به ← کمان

مژه و نگاه به ← تیر

زلف به ← کمند

تشبیه «مژه (مزگان)»

به ← تیر، ناوک، خار، سوزن، خنجر و

۱ تشبیه «چشم (دیده)»

به ← چشمه، نرگس، چراغ، آینه، شمع، بادام، چشم آهو و

۲ تشبیه «اشک (سرشک - ذمّه)»

به ← باران، سیل، سیلاب، جوی، رود، لعل، یاقوت، ستاره، کوکب، گوهر، مروارید، مرجان، پروین، شبین، دجله و

۳ تشبیه «لب»

به ← لعل، لعل بدخشی، یاقوت، عقیق، خون کبوتر، عناب، آب حیات، غنچه، قند، شکر، شهد، نوش، شراب و

۴ تشبیه «دندان»

به ← مروارید، لؤلؤ، مرجان، تگرگ، چراغ تابان، نقطه، حرف «م» و

۵ تشبیه «دهان»

به ← حَقَّه لعل، پسته، فندق، تنگ شکر (تنگ: باز)، هیج، نقطه، حرف «ه» و

۶ تشبیه «زندگان (جانه)»

به ← سیب، به، چاه و

۷ تشبیه «حال»

به ← دانه، سپند، گندم، مشک، نقطه حرف «ج» و

توجه
در شعر و ادب کهن، معشوق دارای حالی سیاه است که بر رخسار سفید او خودنمایی می‌کند و این حال مانند دامی برای عاشق است.

۸ تشبیه «گوش»

به ← صدف و

۹ تشبیه «میان (کمر)»

به ← موى، هیج و

۱۸

تشبیه «ن (اندام - بدن)»

به ← سیم (نقره) و ...

۱۹

تشبیه «بنکوش»

به ← سیم، روز و ...

۲۰

تشبیه «جان»

به ← گوهر، مرغ، طوطی، باغ، سیمرغ و ...

۲۱

تشبیه «عمر»

به ← دفتر، گوهر، کشتی، برف، ابر نوبهاران و ...

۲۲

تشبیه «غم»

به ← بحر، دام، خار، خنجر، مقراض، خرمن، چاه، بند، تیر، ساز و ...

۲۳

تشبیه «فارق (هجران - فرقت)»

به ← تیغ، شب، زهر، شراب، دوزخ و ...

۲۴

تشبیه «دُنیا (عالَم - گینی)»

به ← گلستان، بازار، کاروانسرا، کشتهزار، رباط، قفس، صحرا، دامگه، مادر و ...

۲۵

تشبیه «آفتاب»

۲۶

تشبیه «شب»

به ← شبے (سنگ سیاه)، زن زنگی، چاه، سپاه، مار و ...

۲۷

تشبیه «دشمنی»

به ← نهال و ...

۲۸

تشبیه «ظلم (ستم - بیداد)»

به ← درخت، زهر و ...

تشیهات رایج در آثار شعرا و نویسندها

برای یافتن آسان‌تر تشیه و نیز پاسخ‌گویی به تست‌هایی مانند تست زیر، لازم است بدانیم که یک «اسم» به چه چیزهایی مانند شده است تا سریع‌تر به این نوع سؤالات پاسخ دهیم:

تست

(المیاد ادب)

مشیه به «کدام گزینه نادرست است؟

۲- ابرو: کمان، محراب، تیغ

۱- زلف: کمند، ستبیل، زنجیر

۴- چشم: نرگس، ماه، بادام

۳- قامت: سرو، کمان، الف

یک اسم (مشیه) غالباً دارای مشبه‌بههای کلیشه‌ای است که از برجسته‌ترین موارد آن عبارت‌اند از:

۱- در متون کهن ما «جهره» (= رُخ، رُخسار، عارض، عذار، طلعت، خَدَّ) را از جهت وجه شبیه می‌توان به دو دسته تقسیم‌بندی کرد:

الف از جهت درخشدگی: به آفتاب (= مهر)، زُهره، شمع، شعله، آتش و ...؛ نمونه:

- | | |
|---|--|
| بالای سرکش او چون سایه کرده پستم | خورشید عارض او چون ذَرَه برده تابم |
| گمان فناد رُخْم را که هم‌عذار توام | چو آفتاب رخ تو بنافت بر رخ من |
| از مه روی تو و اشک چو پرورین من است | بارِ من باش، که زیب فلک و زینت دهر |
| جانت فدا که بس خوشی، جان و جهان کیستی؟ | تیرقدی، کمان‌کشی، زُهره‌رخی و مهوشی |
| بیش شمع عارضش بروانه می‌باید شدن | ماه بزم‌افروز و عالم‌سوز من چون حاضر است |
| تا جان خود بر آتش رویش کنم سپند | بازار شوق گرم شد آن سروقد کجاست |
| گَرم در خواب بنمایی رخ چون شعله رخشانت | به خاک پایت ای دلبر که سر بازم چو پروانه |
| ز شمع روی تواش چون رسید بروانه | به مژده جان به صبا داد شمع در نفسی |
| زآتش روی تو آب گل سوری رفته است | ای که زلف سیهٔت بر گل روی آشفته است |
| تو خود مسکن نمی‌دانی که با خود کیمیا داری | مس زنگارخوردت شد ز تاب مهر رویم زر |

ب از جهت لطف، رنگ و زیبایی: به گل، لاله، لاله‌زار، گلبرگ، سمن، دانه‌انار، بهشت، دیبا، کافور (از جهت سفیدی)، بت، اطلس، روم و ...؛ نمونه:

- | | |
|---|--------------------------------------|
| ای بسا رخ که در این باغ به خون گلگون شد | در هوای گل رخسار تو ای گلبن حسن |
| تکیه بر لاله رخسار مکن! گو: «تکنم» | آخر آن لاله رخسار تو پژمرده شود |
| دل ز فراق‌ت حریزین، جان ز غمت ممتحن | روی تو چون لاله‌زار، قد تو چون نارون |
| که این چو دانه نارست و آن چو شعله نار | لبش ندانم و خدش چگونه وصف کنم |

خد: رخسار، روی

- | | |
|--------------------------------------|-------------------------------------|
| تو را چو لعل زمزد نماست گو می‌باش | اگرچه در بر کافور عارضت افعی |
| از خانه میان‌سته به زنار برآمد | Zahed چو کرامات بت عارض او دید |
| شد آن زمانه که مویش به رنگ قطران بود | شد آن زمانه که رویش به سان دیبا بود |

(قطران: ماده‌ای سیاه رنگ // دیبا: نوعی پارچه ابریشمی رنگین)

سر تا به پایش به کردار عاج
 اطلس چهره فرا می کشم اندر پایت
 غمی که چون سپه زنگ ملک دل بگرفت
(عاج: دندان فیل / ساج: درختی راست قامت که در هند می زوید.)

**۲- تشبیه «دل» به ← کعبه، آینه، خانه، مزرع، آبگینه (شیشه)، مرغ، کبوتر، ساز، گوی،
 بوم، خرمن، قلب (سکه تقلي)، دریا، لوح، بازار، قاف، سنگ، سندان و...؛ نمونه:**

پاک کن این خانه که جای خداست
 نقشها بینی بُرون از آب و خاک
 خانه دل روشن از سور عبادت می شود
 زرد و بی کشد از حاصل خود وقت درو
 به دام زلف تو گر مبتلاست گو می باش
 که چه دانه های دلکش به کنار دام داری
 آینه شکسته بخت سکندر است
 نزنم؟ شوق چنین کرده تقاضا، چه کنم
 اگر آبگینه دل به صفا رسیده باشد
 ز ساز دل چه شنیدی که باز می گویی
 گویی دلها راز غم در اضطراب اندخته
 بو کز گل وصل تو بری داشته باشد
 من نقد روان در دممش از دیده شمارم
 چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم
 کمتر ز سود نیست مرا هر زیان که هست
 قاف دل عشقات عنقای دگر دارد
 عجب است اگر نگردد که بگردد آسیابی
 زینهار از دل سختش که به سندان ماند

کعبه دل مسکن شیطان مکن
 آینه دل چون شود صافی و پاک
 هر سرانی را چراغی هست، صائب، در جهان
 هر که در مزرع دل تخم وفا سبز نکرد
 ز بهر دانه خالت همیشه مرغ دلم
 سزد از کبوتر دل پی خال و زلفت افتاد
 آتش مزن به خرمن دلها که تخت جم
 سنگ بر سینه زنم، شیشه دل می شکند
 اثر جمال یوسف ز جیبن گرگ تا بد
 بزن که سوز دل من به ساز می گویی
 کرده چوگان از کمند زلف مشکافشان خویش
 در بوم دل از هجر تو بس خار که کشتم
 گر قلب دلم را ننهد دوست عیاری
 نیست بر لوح دلم جز الف قامت بار
 بازار دل چوز آتش سودای توست گرم
 گویند که عنقا نیست در قاف جهان پنهان
 دل همچو سنگت ای دوست به آب چشم سعدی
 هر که چون موم به خورشید رخت نرم نشد

۳- تشبیه «ابرو» به ← محراب، کمان، هلال، طاق و...؛ نمونه:

حافظا، سجده به ابروی چو محرابش بر
 نماز در خَم آن ابرُوانِ محرابی
 ای مژه تیر و کمان ابرو تیرت به چه کار
 مردم هلال بیدند و پیش ما
 نرگست در طاق ابرو از چه خفته بی خبر

که دعایی ز سِر صدق، جز آن جا نکنی
 کسی کند که به خونِ جگر طهارت کرد
 تیر مژگان تو دلدوتزتر از تیر خدنگ
 عید است پیش ابروی همچون هلال دوست
 زان که جای خواب مستان گوشة محراب نیست!



۴- تشبیه «چشم (دیده)» به ← چراغ چشمه، بادام، نرگس، شمع (از جهت نور و روشنایی داشتن و اشک سوزان ریختن)، آیینه و...؛ نمونه:

نامدش کُشتن چراغ دریغ	در چراغِ دو چشم او زد تیغ
که به امیدِ تو، خوش آب روانی دارد	چشمِ چشم مرا ای گلِ خندان دریاب
شکر بریزد از آن پسته دهان که تو راست	به خندهای بت بادام چشم شیرین لب
رونق بوسستان بخواهد برد	نرگس چشم و سرو قامت تو
که شمع دیده افروزیم در محراب ابرویت	پس از چندین شکبیابی شبی یا رب توان دیدن
که بی رخِ تو فروغ از چراغِ دیده ندیدم	به خاکِ پای تو سوگند و نورِ دیده حافظ
که چشم عکس روی دوست می بیند ز هر سوی	چنان بنشتست نقش دوست در آینهِ چشم
رنگ از خون شیر نر ریزد	چشم آهوَشش به مخموری

۵- تشبیه «مزگان» به ← تیر، خار، خنجر، ناوک (تیر کوچک) و...؛ نمونه:

که چنان کُشندۀای را نکند کس انتقامی	بگشای تیرِ مزگان و بربیز خونِ عاشق
خواهم که قدم‌های خیال به صبح	ای روی تو در لطافت آینهِ روح
ترسم که شود پای خیالت مجرح «	در دیده کشم ولی ز خارِ مژه‌ام
چون به خون، غرقه‌اش از خنجر مزگان کردی	خون‌بهای دلم از لعل گهربار بیار
باز مشتاقِ کمان‌خانه ابروی تو بود	دل که از ناوکِ مزگانِ تو در خون می‌گشت

(کمان خانه: گوشۀ کمان، مجازاً خود کمان)

۶- تشبیه «اشک = سرشک» به ← سیل، سیلاپ، دُر (مراوارید)، لعل، باران، یاقوت، مروارید، گوهر، مرجان، دجله، شبنم، عقیق، طوفان، گلاب، جویبار و...؛ نمونه:

نقشی به یادِ روی تو بر آب می‌زدم	دیشب به سیلِ اشک رهِ خواب می‌زدم
کی گرد می‌تواند دنبالِ محمل افتاد	سیلاپ اشکِ مجانون تا دشیان وادی است
که در آن کو نبود قدر، دُر دریا را	باش دریادل و از دیده دُر اشک بربیز
فرو می‌دویدش به عارض چو شمع	شنیدم که می‌گفت و بارانِ دَمَع (اشک)
با پختگان گوی این سخن، سورش نیاشد خام را	باران اشکم می‌دود و ز ابرم آتش می‌جهد
که مروارید اشک اوست در گوشوار تو	مروت کن! یتیمی را به چشم مردمی بنگر
به نشار لب و خالش برسد	زار از آن گریم تا گوهر اشک
رازهای سینه را خاشاک طوفان کرده است	دجله اشک از بهار شوق طغیان کرده است
که مهر خاتم لعل تو هست همچو عقیق	اگر به رنگ عقیقی شد اشک من چه عجب
پیش طوفان سرشکم چه محل باران را	روز باران نتوان بار سفر بست و لیک

پیداست از گلاب سرشکم که من چو گل
شب تا سحر ترانه این جویبار من

۷- تشییه «دهان» به ← پسته، فندق، حرف «م»، نقطه و...؛ نمونه:

شکر بریزد از آن پسته دهان که تو راست	به خندهای بت بادام چشم شیرین لب
باش تا گردش قضا پرگار مینایی کشد	خود هنوزت پسته خندان عقیقین نقطه‌ای است
نه چون ما لب از خنده چون پسته بود	چو فندق دهان از سخن پسته بود
بنفسه جعد و رخش لاله و زنخ نسرين	الف به قامت و میمیش دهان و جیمش زلف
بر نقطه دهان تو باشد مدار عمر	اندیشه از محیط فنا نیست هر که را

۸- تشییه «لب» به ← لعل، یاقوت، خون کبوتر، عناب، مهر (وجهشیه: سرخی و گردی)، مهر، عقیق، شکر و...؛ نمونه:

به چهره چون گل سوری، به قد چو سرو چمن	به لب چو لعل بدخشی به مو چو نافه چین
آمد اندر رگ کان خون دل لعل به جوش	عکس یاقوت لب سوی بدخشان بردند
سواند زلف چون پر برستو	لیان لعل چون خون کبوتر
بیمار غم تراست درمان	عناب لب و بنفسه زلف
در دل ندهم راه دگر مهر بستان را	مهر لب او بر در این خانه نهادیم

۹- تشییه «دندان» به ← موارید، چراغ، سین (=س) و...؛ نمونه:

که چون یاقوت لب داری و موارید دندانی	دو چشم من همی یاقوت و موارید از آن بارد
نبود دندان لا بل چراغ تابان بود	مرا بسود و فروریخت هرجه دندان بود
در میم که دیده است که بنفهته بود سین	میم است دهان تو و دندان تو سین است

۱۰- تشییه «زنخدان (چانه)» به ← سیب، بِه و...؛ نمونه:

کجا همی روی ای دل بدین شتاب کجا	میین به سیب زنخدان که چاه در راه است
(در ادب فارسی زنخدان معشوق از جهت گردی، زیبایی و فروفتگی زیر آن به سیب تشییه شده است).	
بیمار فراق به نیاشد تا بو نکند بِه زنخدان	

۱۱- تشییه «زلف (مو، گیسو)» به ← کفر، سلسله، کمند، سنبل، شمشاد، شب، شام (=شب)، لیل، قیر، برف، مشک، کافور، دام، مشک، ابر، چوگان، حرف «ج»، عنبر و...؛ نمونه:

در پیش مشعلی از چهره برافروخته بود	کفر زلفش ره دین میزد و آن سنگین دل
(ستین دل بودن: کنایه از نامهای)	